

کتابهای طلایی  
ع

# آرتور شاه و دلاوران میزگرد



# آرتور شاه دلاوران میگرد

ترجمه: محمد رضا جعفری



## آرتور و مرلین



روزگاری پادشاهی در انگلستان سلطنت می‌کرد که آثرشاه نام داشت. او پادشاه بزرگ و عادل بود. آثرشاه شاهزاده‌خانم اِگرین را دوست داشت اما شاهزاده‌خانم او را دوست نداشت. آثرشاه آنقدر از این

موضوع غمگین بود که همه فکر می‌کردند به‌زودی می‌میرد.

در آن زمان جادوگر مهربانی زندگی می‌کرد به نام مرلین. او می‌توانست خود را به صورت هر پرنده و حیوانی که می‌خواست درآورد، می‌توانست خود را نامرئی کند و با سحر و جادو به هر کجا که دلش می‌خواست برود. یک روز مرلین به دربار آثرشاه رفت و گفت: «ای پادشاه، من به تو کمک می‌کنم تا بتوانی با شاهزاده‌خانم اِگرین ازدواج کنی و آن وقت او از تو پسری به دنیا می‌آورد. من به شرطی کمکت می‌کنم که پسرت را به من بسپاری.»

پادشاه گفت: «بسیار خوب، او را به تو می‌سپارم.»

بدین ترتیب آثرشاه با اِگرین ازدواج کرد، و دارای پسری شد که اسمش را آرتور گذاشتند. وقتی که سه روز از به دنیا آمدن آرتور گذشت، پیرمردی به قصر پادشاه آمد. این پیرمرد همان مرلین جادوگر مهربان بود. آثرشاه پسرش را در آغوش گرفت و به مرلین داد.

